



پیغام عشق

قسمت چهارصد و چهل و سوم





به نام خداوند مهرگستر مهربان

سلام و درود بر شما اهالی عزیز گنج حضور 

شهره هستم از مهرشهر کرج

خلاصه‌ای از بعضی ابیات برنامه زیبای ۸۷۹:



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۲۰

ز پلیدی و زخونی تو کنی صورت شخصی

که گریزد به دو فرسنگ وی از بوی پلیدی

غزل ۲۸۲۰

خدایا تو از یک چیز نجس صورت زیبا می‌سازی به طوری که همین شخص از بوی نطفه و خون فرار می‌کند حالا برگردیم همین بیت را در قالب من‌ذهنی برگردانیم. من‌ذهنی پر از درد، همانیدگی، گرفتاری که بوی بسیار بدی دارد نطفه‌ای بدبوست برای متولد شدن بی‌نهایت خدا در ما البته اگر ما اجازه بدهیم...



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۲۰

هله ای دل به سما رو، به چراگاه خدا رو

به چراگاه ستوران چو یکی چند چریدی



ای انسان بیا فضا باز کن و به آسمان درون برو این فضای گشوده شده غذادهنده و مطعم هم هست مثل یک دایه که نوزاد را شیر می دهد و باعث رشد و نمو کودک می شود به تو هم غذای نور و رشد معنوی می دهد و به چراگاه ستوران که در آن جا تأیید و توجه مردم هست نرو این غذای خوبی برای شما نیست فاسد است تو ده دوازده سال آن جا چریدی، دیگر بس است، بیا بیرون.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۲۰

تو همه طمع بر آن نه، که درو نیست امیدت

که ز نومییدی اول تو بدین سوی رسیدی

تو تا به حال تمام امیدت به خدا نبود حالا همه امیدت را به کسی ببند که به او امید نداشتی و بیا بگو من تمام امیدم را از همه همانیدگی هایم قطع می کنم و به فضای گشوده شده مرکز و قلبم تمرکز می کنم بگو دیگر امید ندارم به پولم، امید ندارم به خانواده ام، به پدرم، به برادرهایم، به خواهرم، به فامیلم، به سوادم، به مدرکم، به زیبایی ام، به دوستانم، به امکاناتم، به آزادی ام.... دیگر به هیچ چیزی در این دنیای آفل نمی توانم امیدوار باشم. حالا که از همه دنیا ناامید شده ام سرم را پایین انداخته ام و به خدا فقط خدا امید بسته ام ... من دیگر نمی دانم، من دیگر نمی دانم خدایا خودت می دانی، همه درها بن بست است فقط در خانه تو به رویم باز است....



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۲۰

تو خمش کن که خداوند سخن بخش بگوید

که همو ساخت در قفل و همو کرد کلیدی



تو ذهنت را خاموش کن تا برحسب الگوها فکر نکنی، عمل نکنی، تا این فضای گشوده شده برای شما فکر کند و فکر و عمل از آن فضا به قلب شما الهام شود و آن گاه خداوند از طریق شما صحبت می کند...

پس معلوم می شود که سخن بخش خداوند است، نه من ذهنی...

ما که در من ذهنی هستیم یعنی در زندان ذهن زندانی هستیم و این در را او قفل کرده است بنابراین با فضاگشایی کلیدش می آید و ما را از زندان همانیدگی ها نجات می دهد

البته او از سن نوجوانی و دوازده سالگی ما مدام می خواسته که از این کلید برای باز کردن زندان ذهن مان استفاده کنیم اما ما متوجه نبودیم، اشارت های او را نمی فهمیدیم..... جاهل بودیم..... مغرور بودیم.... احمق بودیم مرض می دانم داشتیم..... به مردان خانواده به عنوان یک زن تکیه می کردیم چشم امیدمان به خانواده و جامعه مردسالارمان بود که فکر می کردیم مرد یعنی چیزی در حد خدا.... اما اشتباه می کردیم این من ذهنی بود که ما را مدام فریب می داد و دنیا و متعلقات دنیا را در نظر ما بزرگ و چاره ساز جلوه می داد.....

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

گفت مفتی ضرورت هم تویی

بی ضرورت گر خوری مجرم شوی

دفتر ششم، بیت ۵۳۰



در این لحظه فضا را باز کن خود تو فتوادهنده ضرورت های زندگی ات می شوی، بین فکری که الان به مغزت خطور کرد یک راه حل است و شادی به دنبال دارد یا نه یک درد است از گذشته یا هراس آینده....



اگر ضرورتی نیست جلوی فکرت را بگیر نگذار جولان کند و اختیارت را در دست بگیرد ... با هر چیزی هم که در زندگی روبه‌رو می‌شوی با همین الگو عمل کن.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱

ور ضرورت هست، هم پرهیز به

ور خوری باری ضمان آن بده



اگر حتی ضروری تشخیص می‌دهی بهتر است پرهیز کنی، مواظب باش به مرکزت نیاید که اگر به مرکزت آمد باید تاوان بدهی و از عهده ضررهای آن بریایی... پس با فضای گشوده‌شده فکر و عمل کنیم تا پشیمان نشویم.....

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۶۲

در تجلی بنماید دو جهان چون ذرات

گر شوی ذره و چون کوه گران نستیزی



هر ذره‌ای درونش خداست و در بیرونش هم او خودش را بیان می‌کند، اگر ما هم ذره شویم یعنی مقاومت نکنیم، صفر شویم و مثل کوه گران نستیزیم با اتفاق این لحظه، خداوند می‌تواند خودش را از ما بیان کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۶۳

گنج مخفی بد ز پری جوش کرد

خاک را سلطان اطلس پوش کرد



گنج خداوند مخفی است می خواهد بجوشد و بیاید بالا، هر انسانی زیر این آتشفشان معناست باید اجازه بدهیم. اصلاً برای همین آمدیم که او در ما متجلی شود او از پری جوش می کند و ما هم که خاکیم و همین خاک و مواد شیمیایی پایه می شود برای این که ما به خدا زنده شویم و اطلس حضور بپوشیم.

این گنج مخفی در طبیعت به چه زیبایی متجلی شده است حالا ببینید در انسان به چه زیبایی می تواند ظهور کند البته اگر اجازه بدهیم و شما اجازه می دهید. 😊



جناب شهبازی می فرمایند:

روی این بیت بمانید 🖱️

تأمل کنید، فرار نکنید،

کجا می خواهید بروید..

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۸

بهر اظهارست این خلق جهان

تا نماند گنج حکمت‌ها نهان

دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۸

او خودش را از شما بیان می کند اگر نه شما نمی گذارید از خودتان پرسید: او خودش را از من چهجوری بیان می کند؟ سؤال کنید؟ فرار نکنید...

زندگی در این لحظه به صورت شادی بی سبب، خلاقیت، خرد، همچنین چیزهایی بیان می کند یا نه؟ اگر من ذهنی را نگه دارید ضرر خواهید زد چون بر ضد مقصودتان منظورتان عمل می کنید.



انشاءالله زندگی در همه شما دارد خودش را نشان می دهد با فضاگشایی شما...

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۹۳

پرده ای ستار از ما برمگیر

باش اندر امتحان ما مجیر



خدایا ما می دانیم من ذهنی داریم جنس مان خراب شده، اما این پرده پوشاننده را از ما برندار و ما را پناه بده، حال ما را رعایت کن، ما را رسوا نکن. خلاصه اگر اصرار کنیم رسوا خواهیم شد و اگر شما روز را بیاورید دیگر خرافات نمی تواند فرماندهی کند، اگر همه دست به دست هم بدهیم و سعی کنیم تعداد روزها بیشتر شود، یعنی تعداد انسان های زنده به حضور زیاد شود آن وقت خرافات کم و کمتر می شود و انشاءالله از بین می رود.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۷

چون به ما بویی رسانیدی از این

سرمبند آن مشک را ای رب دین

خدایا ما را ببر به مجلسی که سرخوشانی مثل مولانا از می ات، از شراب صافت می خورند. من مطمئنم که همه کسانی که در کلاس شرکت می کنند بو برده اند و گرنه در این کلاس گنج حضور شرکت نمی کردند.

🌸 زندگی ام را روی چیزی بنا می کنم که محکم است و نمی ریزد، در همین فضای گشوده شده بنا می کنم.

🌸 قرارمان این شد که شما هر بیتی را که می خوانید بگوئید این بیت چه اثری در من می گذارد به چه چیزی در من اشاره

می کند؟



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۳

مشتری ماست الله اشتری

از غم هر مشتری هین برتر آ

کسی که فرموده است: «خداوند می‌خرد» مشتری ماست به هوش باش از غم مشتریان فاقد اعتبار بالاتر بیا.

همه غم‌ها و غصه‌ها و دردها و همانیدگی‌هایت را همین الان به خداوند جان، بفروش. بفروش تا رها شوی، سبک شوی و

فکر نکن دنیا می‌تواند مشتری غم‌های تو باشد و آرامت کند نه نمی‌تواند.



والسلام، در پناه خداوند باشید.

خانم شهیره از مهرشهر کرج



به نام خدا

با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم، آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار

برنامه ۸۷۸، غزل ۲۸۱۴

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنْک آن دم که به رحمت سر عشاق بخاری

خُنْک آن دم که برآید ز خزان باد بهاری

خوشا لحظه مبارک این دم که بی شک آمدنی است.

قرآن کریم، سوره طه (۲۰)، آیه ۱۵

«إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى»

«و محققاً ساعت قیامت خواهد رسید و من خواهم که آن ساعت را پنهان دارم تا مردم آزمایش شوند و هر نفسی به

پاداش اعمالش در آن روز برسد.»

خوشا لحظه آگاهی هشیاری از هشیاری و خوشا لحظه تسلیم و رضا، لحظه بی سروپایی ذهن، که عنایت و جذبه خداوند،

انسان را در می رباید و هر چهار بعد وجودش از این عنایت، نوشنده و گوارا.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنْک آن دم که بگویی که بیا عاشق مسکین

که تو آشفته مایی سر آغیار نداری



مبارک لحظه‌ای که خود را خالی از نقطه‌چین‌ها، بی‌نیاز و وارسته از توجهات دنیای بیرون، در دریای یکتایی انداخته، بحری شده و هر دم صدای زندگی در امواج اتفاقات به گوش می‌رسد که تو از جنس منی و بی‌نیاز از تمام آشفتگی و هیاهوی دنیای بیرون، در اعماق بحر وجودم آرام باش و بیارآم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنک آن دم که در آویزد در دامن لُطفت

تو بگویی که چه خواهی ز من ای مست نزاری

و آن‌گاه خوشا به عطری که در این فضای گشوده، می‌پیچد و انسان را به یکباره متوجه حضور می‌کند و هشیاری، درحالی که با غور در این دریا، جز زندگی را نمی‌خواهد و میلی به چیزها در جهان بیرون ندارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنک آن دم که صَلا در دهد آن ساقی مجلس

که کند بر کف ساقی، قَدَح باده سواری

قرآن کریم، سوره غافر (۴۰)، بخشی از آیه ۶۰

و آن‌گاه در تسلیم و شکر و بی‌سروپایی ذهن، صدای دعوت خداوند که: اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ...: مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را...

به گوش جان شنیده می‌شود و جان به رقص و شادی، با اتفاقات بازی می‌کند و قدح و باده ناب لحظه، در دست از جام خداوند، جامش را پر می‌کند، می‌نوشد و می‌نوشاند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

شود اجزای تن ما خوش از آن باده باقی



برهد این تن طامع ز غم مائده خواری

با شنیدن این دعوت به گوش جان، در فضای گشوده فکرها و سرآندازی همانیدگی‌ها، چهار بعد وجود انسان یعنی جسم، جان حیوانی، هیجانات و فکر، سالم می‌شوند و باده مستی بخش فضای عدم که باقی است و جاوید، طیب و شادی بخش، هر نوشنده‌ای را از بسیار خواری و بسیار خواهی نفس سیری ناپذیر، نجات می‌دهد و درمان می‌بخشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنک آن دم که ز مَستان طلبد دوست عَوارض

بستاند گرو از ما به کَش و خوب عَذاری

خوشا به این لحظه مستی و شوق که آغاز راه است و حال مَحک زندگی درکار تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد و زندگی میزان خلوص را با انداختن و قربانی اسماعیل هر فرد می‌سنجد و میزان بحری شدنش را به نظاره می‌نشیند تا با کدام موج از راه گریخته یا در دل امواج گم و محو می‌شود؟!

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنک آن دم که ز مستی سر زلف تو بشورد

دل بیچاره بگیرد به هوس حلقه شماری

مبارک و فرخنده لحظه‌ای که هشیاری بر هشیاری منطبق گشته، دوست از دوست آگاه و درحالی که جان مضطرب از نقطه چین‌ها آرام یافته، از خداوند راضی و خشنود است و خداوند نیز از او راضی و خشنود و در این حال با هم نرد عشق می‌بازند و هر دم در صفایی تازه و نو.

قرآن کریم، سوره فجر (۸۹)، آیه ۲۷

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»



ای نفس مطمئنه!

قرآن کریم، سوره فجر (۸۹)، آیه ۲۸

«ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»

به سوی پروردگارت بازگرد؛ درحالی که تو از او خشنودی و او از تو خشنود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنْک آن دم که بگوید به تو دل کشت ندارم

تو بگویی که بروید پی تو آنچه بکاری

در این لحظه مبارک، خود را از تمام کشت‌های ذهن خالی می‌بینی و به کشت اولیه و پیمان الست؛ وفادار و رسته از جفا؛ حال از این دل خالی و رها، هر آن چه بکاری، به بهترین شکل، به بار می‌نشیند که خواست تو با خواست زندگی یکی است، هشیاری از هشیاری آگاه و بیدار.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنْک آن دم که شب هجر بگوید که شبت خوش

خُنْک آن دم که سلامت کند آن نور نهاری

در آرامش برخاسته از تسلیم، درحالی که از همه چیز و همه وضع خشنودی و در رضا و شکر هستی از تمام آن چه در قالب ذهن، هشیاری‌ات را جذب کرد و تو را بی‌قرار تا زندگی را در چیزها جست‌وجو کنی و دل در غیر نبندی، شب ذهن را می‌بینی که رخت بر بسته و آبستن فرزند و میوه حضور، آن را به تو تقدیم می‌کند و رسالتش را به تمام و کمال به انجام می‌رساند و تو متحیر از این همه نظمی که هر لحظه برای بیداری‌ات در کار بوده و در این نور و عظمت غرق و گم که جهانی در کار تو بوده.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

نیم ز کار تو فارغ همیشه در کارم

که لحظه لحظه تو را من عزیزتر دارم

به ذات پاک من و آفتاب سلطنتم

که من تو را نگذارم به لطف بردارم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنک آن دم که برآید به هوا ابر عنایت

تو از آن ابر به صحرا گهر لطف بباری

کشت اول، به بار نشسته و ابر هدایت را در آسمان فضای یکتایی، در حال باریدن می‌بینی، نوشنده جام گوارا هستی و خود نیز می‌نوشانی که شادی، رحمت، برکت و فراوانی را از ابر هدایت و عنایت دریافت کرده و جذب شده‌ای.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خورد آن خاک که تشنه‌تر از آن ریگ سیاهست

به تمام آب حیات و نکند هیچ غباری

تمام چون و چراها، قضاوت و مقاومت‌ها، در زیر ابر عنایت خداوند، آب خورده‌اند و دیگر ذرات حقیرشان، هوایت را غبارآلود و مه گرفته نمی‌کنند که تو خالی از جامه و بار، از این ابر می‌نوشی و جذب عنایت‌های پی‌درپی و هر دم آینده کن فکان می‌شوی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴



دَخَلَ الْعَشِقَ عَلَيْنَا بِكُوؤُسٍ وَ عُقَارٍ

ظَهَرَ السُّكْرُ عَلَيْنَا لِحَبِيبٍ مَتَوَارٍ

یار نهان از چشم ذهن، حال در فضای تسلیم، بی پرده از در و دیوار در تجلی است و قدح باده در دست، دور می گرداند و صلاهی عشق بر جانها می خواند و مستی می فزاید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

سخنی موج همی زد که گهرها بفشانند

خمشش باید کردن، چو درینش نگذاری

هین خمش از باده‌ای که به قدر جام وجودی، در جانها ریخته می شود؛ در گذر و به زندگی واگذار که راهی است بی نهایت و بی پایان.

والسلام

با احترام، سرور از شیراز



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برنامه ۸۷۸ غزل ۲۸۱۴

و ابیات انتخابی

🌸 به نام خداوند عشق 🌸

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنک آن دم که به رحمت سر عشاق بخاری

خُنک آن دم که برآید ز خزان باد بهاری

در این برنامه و غزل که تمامی ابیات آن با خُنک آغاز می شود تأکید مولانای عزیز بر این است که در همین لحظه کنونی و حال می توانی تغییراتی را در درون خدایت که دچار خزان و پژمردگی و افسردگی شده است را به وجود بیاوری.

چراکه هنوز لطف و رحمت خداوند قطع نشده و درونت نخشکیده است و درواقع این خود مختص تمامی انسانها می باشد.

🌸 و خوشا به سعادت کسانی که:


با صبوری و شکیبایی و عدم مقاومت و قضاوت فضای درون را گشوده می سازند و به اصل عدم خود را بازگشت می دهند.

و عاشقانه و هشیارانه اتصال مجدد خود را با عشق و زندگی برقرار می کنند و مورد عنایت و رحمت ایزدی قرار می گیرند.


و خداوند دست نوازشگر خود را با شادی بی سبب و شکر و تسلیم و پذیرش همراه با دم ایزدی در چهار بُعدشان جاری می سازد.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۳

گر تو را آنجا برد بُود عجب 


منگر اندر عجز و بنگر در طلب

 و بدان که:


اگر خداوند مهربان دست نوازشگر خود را بر سرمان بکشد جای تعجب و شگفتی نیست.

این من ذهنی ست که در عقل ناقص و جزوی و ناتوان خود عاجز و بی نواست و این کار را غیرممکن می داند و از آن نباید سؤال کرد که چگونه این کار صورت می گیرد؟ باید از درد طلب و آن میلی که از همان عهد قدیم الست در وجودمان نهادینه شده است و ما را مشتاقانه به سوی خداییت مان می کشد که امتداد او هستیم سؤال کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

کین طلب در تو گروگان خداست 

ز آنکه هر طالب به مطلوبی سزااست

 و بدان که:

این هشیاری و درد طلب زنده شدن به خداییت درونمان از آن زمان است. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم باید به او زنده شویم و مطلوب و هدف از آفرینش ما همین زنده شدن به او و به جلوه گری او پرداختن است و ما شایسته و سزاوار زنده شدن به او هستیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴




خُنک آن دم که ز مستان طلبد دست عوارض 

بستاند گرو از ما بگش و خوب عذاری

 و خوشا به سعادت کسانی که:

خداوند از آن‌ها عوارض و جریمه‌های سنگین انباشتگی‌ها را که برایشان عزیز و دوست داشتنی است که سالیان سال آن‌ها را جزو سرمایه و ثروت‌های اندوخته خود فراهم آورده‌اند را طلب کند و بخواهد. و آن‌ها هم با خوشرویی و با کمال میل همراه با فضاگشایی آن‌ها را بدهند و مهربانی و خوش اخلاقی پروردگار را دریافت نمایند.

 قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۲

« لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ »

« نیکی را در نخواهید یافت تا آن‌گاه که از آن‌چه دوست می‌دارید انفاق کنید و هر آن‌چه انفاق می‌کنید خدا به آن آگاه است. »

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنک آن دم که بگوید به تو دل کشت ندارم 

تو بگویی که بروید پی تو آنچه بکاری


 و خوشا به سعادت کسانی که:

با گوش دل و جان عدم خود با نهایت رضایت و خرسندی به پروردگار مهربان بگویند که:




دیگر میل و ذوق و شوق افزودن انباشتگی‌ها و کار کردن با من ذهنی را ندارم، که کشت نو و جدید و ثانویه را روی کشت اولیه خود بکارم. و خداوند هم آن‌ها را برای این آگاهی و شناخت و معرفت تحسین می‌کند که چه به‌موقع فهمیدی که دیگر با من ذهنی نکاری. و من اکنون از طریق لطف و عنایتم با تو همکاری می‌کنم که بتوانی روی کشت اولیه خود بذره‌های شادی بی‌سبب و ذوق آفرینندگی را بکاری.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

گر بروید ور بریزد صد گیاه 

عاقبت بر روید آن کشته اله

 و بدان که:

اگر هزاران همانیدگی را روی کشت اولیه خود بکاریم سرانجام باید به خداوند زنده شویم و اوست که همانیدگی‌هایمان را کنار می‌گذارد و بذر و کشت اولیه خود را که همان پیمان عهد قدیم است می‌باشد را می‌رویاند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنک آن دم که شب هجر بگوید که: شبت خوش 

خُنک آن دم که سلامت کند آن نور نهاری

 و خوشا به سعادت کسانی که:

در شب جدایی از من ذهنی فعالانه و هشیارانه فضای درون‌شان گشوده می‌شود و آن قدر هشیاری‌شان بالا می‌رود که من ذهنی از آن‌ها خداحافظی می‌کند و شب بخیر می‌گوید و در همین لحظه نور حضور الهی به آن‌ها سلامی از روی مهر و دوستی می‌دهد.



🌸 قرآن کریم، سوره هود (۱۱)، آیه ۱۱۵

«وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

«خدا تلاش نیکوکاران را ضایع نمی‌سازد.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۹

🌸 جهد بی توفیق خود کس را مباد

در جهان و الله أعلم بالسداد

🌸 و بدان که:

الهی که در این جهان کسی گرفتار تلاش بیهوده نشود و خداوند به راستی و درستی دانایتر است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

🌸 خُنک آن دم که بر آید به هوا ابر عنایت

تو از آن ابر به صحرا گهر لطف بیاری

🌸 و خوشا به سعادت کسانی که:

ابر عنایت و لطف ایزدی را با فضای گشوده‌شده احساس و دریافت می‌کنند و خود را از صحرای خشک و بی‌آب همانندگی‌ها همراه با تسلیم و فضاگشایی به سوی جواهرات لطف و کرم و بخشش ایزدی روانه می‌سازند تا نیروی شفابخش دم ایزدی به چهار بُعدشان ببارد و آن‌ها را به خدایت‌شان زنده گرداند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳



هزار ابر عنایت بر آسمان رضاست 🌹

اگر بیارم از آن ابر بر سرت بارم

🌹 و بدان که:

خداوند مهربان لطف و گرم خود را زمانی بر ما جاری می‌سازد که راضی به رضایش باشیم و در همین لحظه حال از زندگی و عملکردمان رضایت داشته باشیم.

و فضای درون‌مان را گشوده نگه داریم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

🌸 خُنک آن دم که در آویزد در دامن لطف

تو بگویی که چه خواهی ز من ای مست نزاری؟

🌹 و خوشا به سعادت کسانی که:

در همین لحظه متوجه شدند که دیگر همانیدگی‌ها و خوشی‌های کاذب این جهانی به آن‌ها زندگی نمی‌دهد و در اغیار و فرم‌ها زندگی نیست جز آن که آن‌ها را آشفته و پریشان می‌کند و با راندن همانیدگی‌ها به حاشیه و مرکز عدم دامن لطف ایزدی را می‌گیرند و با آن می‌آمیزند.

و خداوند از آن‌ها سؤال می‌کند که: از من چه کمکی ساخته است ای کسی که الان آگاه شدی که درد طلب داری و مست و مدهوش عهد الست می‌باشی که بایستی به من زنده گردی؟ و آن‌ها پاسخ می‌دهند که: ما فقط تو را می‌خواهیم و تو را می‌پرستیم و از تو یاری می‌طلبیم. و در نتیجه:



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

🌸 از خدا غیر خدا را خواستن

ظن افزونیست و کلی کاستن

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

🌸 ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است

چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدانگهدار شما

زهرا سلامتی، از زاهدان





با سلام خدمت جناب آقای شهبازی و با تشکر از زحمات شما که راه و روش درست زندگی کردن را به ما یاد دادید و با سلام خدمت تمام گنج حضوری‌های محترم.

می‌خواهم در مورد «الست» مطالبی را به اشتراک بگذارم: «الست» جنس ما را به‌عنوان امتداد زندگی تعیین می‌کند. ما، در «الست» با خدا یا زندگی همانیده شده‌ایم. زندگی از ما پیمان گرفته است؛ آیا از جنس زندگی هستیم؟ و ما گفتیم بله.

پس وقتی می‌گوییم «الست» یعنی ما از جنس زندگی هستیم. از جنس خدا هستیم. یعنی ما از او هستیم و هر موقع ما این موضوع را کاملاً درک کردیم، باید به اتفاق این لحظه بله بگوییم.

بله گفتن به اتفاق این لحظه معنی‌اش این است که ما قبول می‌کنیم که اتفاق این لحظه را خداوند یا قضا تعیین می‌کند. وقتی بله می‌گوییم به اتفاق این لحظه یعنی فضاگشایی می‌کنیم، درواقع عملاً به خداوند می‌گوییم من از جنس تو هستم. پس با بله گفتن به اتفاق این لحظه، با فضاگشایی عیناً از جنس او می‌شویم نه لفظاً، عیناً و دیگر از ذهن آمدیم بیرون. ولی وقتی به اتفاق این لحظه یا وضعیت این لحظه بله می‌گوییم، معنی‌اش این نیست که ما نمی‌خواهیم وضعیت را عوض کنیم؛ معنی‌اش این است که اول به جنسیت خودمان که از جنس خدا یا زندگی است، اقرار کنیم و از آن جنسیت اتفاق برکت بگیرد. ما تسلیم اتفاق نمی‌شویم، در این لحظه تسلیم خداوند یا زندگی می‌شویم. فضاگشایی یعنی من تسلیم زندگی در این لحظه هستم یا از جنس زندگی هستم. همچنین «الست» می‌گوید: که ما نمی‌توانیم زندگی را داشته باشیم، داشتن مال من ذهنی است ما خود زندگی هستیم، نمی‌شود که زندگی را داشت چون در این صورت باید یک چیز بیرونی باشد. زندگی یا خدا را نمی‌شود داشت، خدا عیناً زندگی است، زنده است، به جسم تبدیل نمی‌شود که ما داشته باشیم.



پس ما نمی توانیم خودمان را داشته باشیم، باید به خودمان عیناً زنده بشویم و اگر اتفاق این لحظه را نپذیرفته و مقاومت کنیم ما به عهد خود یا «الست» وفا نکرده ایم بلکه جفا کرده ایم و این جفا و ظلم به خودمان است. حتی موافقت ذهنی هم یک مقاومت است اتفاق این لحظه بازی زندگی است که فقط برای بیداری ما از ذهن است.

و اگر مقاومت کنیم یعنی من ذهنی درست کرده ایم و مرکز ما غیر از عدم می شود و من ذهنی از جنس درد است. اگر از جنس درد باشیم از جنس الست نیستیم چون خداوند درد ندارد. اگر کسی رنجیده است خشمگین است، می ترسد، حسود است، از جنس خدا نیست. این امتداد زندگی یک خاصیتی دارد که هر ارتعاشی می کنیم همان را دریافت می کنیم. اگر ما ارتعاش خوب بکنیم، خوب نیز دریافت می کنیم. «الست» یعنی خصوصیت های خداوند: بی نهایت و ابدیت است. بی نهایت یعنی بی نهایت فضاگشایی و عمق و ریشه داری و ابدیت یعنی آگاهی از این لحظه ابدی، جمع بودن از زمان روانشناختی، گذشته و آینده.... در وفا به «الست» ما به «کفی بالله» هشیار هستیم؛ این که خداوند یا زندگی کافی است. اگر در کار زندگی دخالت و خرابکاری نکنیم خودش برای واهمانش و بازگشت از جهان کافی است؛ و این منظور زندگی به صورت طبیعی و بدون درد انجام می شود.... اشکال و تأخیر از خرابکاری های ما به عنوان من ذهنی ناشی شده است.

با تشکر فراوان

ارادتمند شما

خورشید هستم از مهاباد



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com